

عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۳۴)

بعد از کشته شدن محمد امین و استقرار پایه حکومت مأمون در ایران و عراق فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین که مأمون در بدست آوردن مسند خلافت مدیون افکار بلند و تدابیر شایسته وی بود اظهار داشت اکنون که بغداد مرکز خلافت عباسیان فتح گردیده بهتر آنست که خلیفه مرکز خلافت را بیغداد منتقل نموده و در آن شهر که از نظر جغرافیائی نیز در مرکز مستملکات دولت اسلامی واقع شده مستقر گردد.

مأمون که علاقه خاصی به خراسان داشت و با واقعا مصلحت نمیدید خراسان را رها کند پیشنهاد فضل را نپذیرفت و در پاسخ وی گفت: اگر خلفای عباسی در عراق بودند خلفای بنی‌امیه که در دور افتاده ترین نقطه مستملکات خود یعنی در شام مستقر بودند چگونه بر کلیه متصرفات دولت اسلامی حکومت میکردند؟

با این ترتیب ایندفعه تدبیر بجا و درخور اهمیت فضل بن سهل مورد موافقت قرار نگرفت و مأمون شهر مرو را پایتخت قرارداد و به بغداد توجه نمود.

ظاهر ذوالیمینین فرمانروای مطلق عراق

ظاهر ذوالیمینین بعد از فتح بغداد و استقرار امنیت در این شهر بدون توجه به مأمون خلیفه وقت و همچنین وزیر اندیشمند ایرانی او فضل بن سهل، به فرمانروائی پرداخت ظاهر بوسیله و معرفی فضل بدین سمت یعنی فرماندهی لشکر اعزامی جهت

مقابله با علی بن عیسی بن ماهان و بالاخره فتح شهر بغداد از طرف مأمون برگزیده شده بود، بنا بر این عدم توجه طاهر به نظرات فضل بن سهل بعد از جلوس برمسنند پیروزی و شهرت موجبات کدورت و نگرانی فضل را فراهم کرد مورخان در این مورد نوشته اند.

فضل بن سهل (ذوالریاستین) وزیر مأمون خلیفه به مرو عتاب کرد با حسین مصعب پدر طاهر ذوالیمینین و گفت بسرت طاهر دیگر گونه شده است او بساد در سر کرده و خویشتم را نمیشناسد حسین گفت:

ایها الوزیر من پیری هستم اندرین دولت بنده و فرمانبردار. ودائم که نصیحت و اخلاص من شمارا مقرر است، اما پسر من طاهر از من بنده تر و فرمانبردارتر است. جوابی دارم در این باب سخت کوتاه. اما درشت و دلگیر «اگر دستوری دهی بگویم» گفت دادم «گفت ای داله الوزیر» امیر المومنین وی را از فرو دست تراولیا و حشم خویش بدست گرفت و سینه او بشکافت و دلی ضعیف که چنوثی را بود از آنجا بیرون گرفت، و دلی آنجا نهاد که بدان دل «برادر خلیفه چون محمد زبیده را بکشت و با آن دل که داد آلت وقوت و لشکر داد» امروز چون کارش بدین درجه رسید که پوشیده نیست «میخواهی که ترا گردن نهد و همچنان باشد که اول بود؟ بهیچ حال این راست نیاید مگر او را بدان درجه بری که از اول بود» من آنچه دانستم بگفتم و فرمان تراست فضل بن سهل خاموش گشت.

چنانکه آنروز سخن نگفت و از جای بشده بود و این خبر به مأمون برداشتند. سخت خوشش آمد از جواب حسین مصعب و پسندید و گفت: مرا این سخت از فتح بغداد خوش تر آمد که پسرش کرد «و ولایت پوشنگ بدو داد که حسین به - پوشنگ بود» (۱)

مطلب دیگری در مورد طاهر ذوالیمینین نوشته‌اند که نقل آن خالی از لطف نیست زیرا درجه عشق و علاقه این سردار بزرگ رابه وطن وزادگاه خود میرساند .

مینویسند : وقتی که طاهر بغداد را فتح کرد و به مقامات عالیه در این شهر رسید او را باین مقام که هیچیک از اقران و همکنانش در خراسان بدان دست نیافته بودند تهنیت و شادباش گفتند وی در جواب گفت شادنیستم ! برای اینکه زنان پوشنگ را بر بام هانمی بینم که مرا تهنیت گویند .

همانطوریکه گفته شد شهر پوشنگ یا بوشنج مولد و منشاء طاهر بود وجد او مصعب نیزوالی پوشنگ و هرات بوده است .

خروج ابونصر خارجی

ناراحتی و کدورتی که فضل بن سهل وزیر پر قدرت مأمون از طاهر ذوالیمینین داشت در اثر ادامه خود خواهی و عدم توجه طاهر به فضل روز بروز بیشتر میشد تا این که شخصی بنام نصر بن شیث در رقه علم طغیان برافراشت و برضد خلافت مأمون خروج کرد .

خبر قیام نصر به مأمون رسید ، وی بمنظور چاره اندیشی جهت رفع این غائله و تعیین فرد لایقی که بتواند با نصر مقابله نماید با فضل بن سهل مشاوره نمود .

فضل گفت : تنها فردی که میتواند از عهده این مهم برآید طاهر ذوالیمینین میباشد و مصلحت در آنست که هر چه زودتر یکی از افراد مورد اعتماد رابه حکومت عراق منصوب نموده و به طاهر مأموریت داده شود که بصوب رقه عزیمت کرده و نصر را سرکوبی نماید .

مأمون به فضل گفت در این مورد مطالعه کن و شخصی را که شایسته حکومت عراق باشد در نظر گرفته و پیشنهاد کن فضل برادر خود حسن بن سهل را نامزد نمود

مأمون با توجه بسوابق کار فضل و حسن که این دو برادر دبیر و مشاور بسیار خوبی بودند ولی از سپهداری و لشکر کشی اطلاعی نداشتند مع الوصف به پاس خدمات ارزنده فکری که فضل بن سهل باو نموده بود با این پیشنهاد موافقت کرد و فرمان حکومت عراق و توابع آنرا بنام حسن بن سهل صادر نمود (۱۹۹ هجری) و به طاهر ذوالیمینین نیز نوشت که برای مقابله با نصر بن شیث رهسپار رقه گردد البته امیری رقه و شهرهای موصل و شام را نیز باو محول نمود .

حسن بن سهل به مجرد دریافت فرمان حکومت عراق شخصی بنام ذوالعلمین - علی بن ابی سعید را بنمایندگی از طرف خود بیغداد فرستاد ، وقتی که ذوالعلمین به عراق رسید و فرمان خلیفه را به طاهر ارائه نمود ، انجام آن بر طاهر سخت دشوار آمد و گفت : امیرالمومنین درباره من انصاف نداد (۱) و سپس با آزرده‌گی رهسپار رقه گردید .

آشوب و شورش در نیمه غربی قلمرو خلافت

حسن بن سهل حاکم جدید عراق از خراسان رهسپار آن سامان شد ، با ورود او بیغداد آوازه درافتاد که فضل بن سهل بر مأمون چیره گشته و او را از کسان و یاران جدا کرده و در خانه بازداشته است و اکنون خود کارها را بدست گرفته و به رأی و هوای خویش حکومت میراند ، این اندیشه مخصوصاً مایه بیم و نگرانی عباسیان بغداد گردید چون خاندان سهل از زرتشتی‌های تازه مسلمان بودند و از طرفی به تشیع شهرت داشتند (۲) عباسیان بغداد میترسیدند که آنها به حيله و قوت خلافت را از خاندان عباسی به خاندان علی منتقل کنند «حکایتی که تاریخها در این باب آورده‌اند نشان

۱- تاریخ یعقوبی ترجمه مرحوم دکتر آیتی جلد دوم صفحه ۴۶۳

۲- دو قرن سکوت تالیف دکتر زرین کوب صفحه ۲۱۵

میدهد که این کار را مردم از خاندان سهل بعید نمی دانسته اند می نویسند که فضل روزی (به یکی از ارکان دولت مأمون گفت سعی من در این دولت از ابو مسلم بیشتر است ، او گفت ابو مسلم دولت از قبيله به قبيله رسانید و تراز برادر به برادر رسانیدی ، گفت اگر عمر باشد از قبيله به قبيله رسانم) (۱) بدینگونه در عراق بیشتر مردم از فرمانروائی حسن نگرانی داشتند و این نگرانی موجب انقلابهای پی در پی گردید .

قیام و خروج ابوالسرایا

ابوالسرایا نامش سری بن منصور شیبانی بودوی در شهر کوفه که مردم آنجا هر زمان برای قیام بنفع آل علی آماده بودند بعنوان هواخواهی خلافت یکی از علویان بنام محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا از فرزندان امام حسن (ع) معروف به ابن طباطبا خروج کرد، ابوالسرایا از موالی بود و قبل از این قیام جزء سرهنگان لشکر هرثمه بن اعین سردار لایق مأمون محسوب میشد .

وی جنگ آوری کار آزموده بشمار میرفت و سری پر شور برای نیل به مقامات عالی فرماندهی داشت و برای اجرای منظور خود منتظر فرصت و دست آویزی بود تا این که در راه حجاز با محمد بن ابراهیم در روز دهم جمادی الاولی سال ۱۹۹ هجری دعوت خود را در کوفه آشکار نماید .

محمد بن ابراهیم بن طباطبا بنام خلافت آل علی در روز موعود در کوفه خروج نمود و مردم کوفه که به آل علی دل بستگی خاصی داشتند گرد او جمع شدند و با او بیعت نمودند ابوالسرایا نیز طبق قرار قبلی با یاران خود از خارج کوفه مردم را بیاری آل علی و خونخواهی شهیدان اهل بیت دعوت کرد و جماعتی را با خود همراه ساخت و در همان روز وارد کوفه شد پس محمد بن ابراهیم بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را به بیعت خویش طلبید و عهد کرد که در میان ایشان به قانون کتاب و سنت عمل کند و جانب امر به معروف و نهی از منکر را فرو نگذارد .

با این ترتیب مردم کوفه رشته اطاعت او را گردن نهادند و به رغبت با وی بیعت کردند .

محمد بن ابراهیم سپس از فضل بن عباس بن عیسی بن موسی حاکم کوفه بیعت طلبید ، فضل از بیعت با محمد سر بیچید و چون تاب مقاومت نداشت از شهر بیرون شد و خارج از کوفه منزل کرد محمد بن ابراهیم ، ابوالسرایا را بجنگ فضل بن عباس فرستاد در نتیجه جماعتی از لشکر فضل کشته شدند و اموال آنان غارت گردید و فضل بن عباس بجانب بغداد گریخت و نزد حسن بن سهل حاکم عراق به تظلم و شکایت رفت .

جنگ زهیر بن مسیب با ابوالسرایا

حسن بن سهل زهیر بن مسیب را باده هزار مرد بجنگ ابوالسرایا فرستاد زهیر با افراد خود بکوفه رسید و بین او و ابوالسرایا در کنار رود فرات جنگ در گرفت در این هنگام بشار غلام ابوالسرایا علمدار لشکر زهیر را کشت و پرچم لشکر اعزامی بغداد سرنگون شد «با این ترتیب افراد لشکر زهیر روبه فرار نهادند و مردم کوفه آنان را تا قریه شاهی تعقیب کردند ، ابوالسرایا پیوسته فراریان راندا میداد که هر کس از اسب خود پیاده شود در امان خواهد بود و هر کدام از ایشان که از اسب پیاده میشدند از افراد لشکر ابوالسرایا بر آن سوار میشدند و بتعقیب بقیه فراریان میپرداختند تا از قریه شاهی نیز بیش تر رفتند عاقبت زهیر فریاد بر آورد و ابوالسرایا را مخاطب قرار داد و گفت هزیمتی از این بالاتر چه خواهد بود ، دست از ما بردار ، پس ابوالسرایا به افراد خود دستور داد که دست از تعاقب بردارند و بجمع آوری غنائم پردازند .

زهیر بن مسیب از ترس حسن بن سهل مخفیانه به بغداد وارد شد ولی حسن بن سهل از هزیمت لشکرو ورود زهیر به بغداد آگاه شد و او را نزد خود خواند حسن بمجرد دیدن زهیر میله آهنی که در دست داشت بسوی او پرتاب نمود و یک چشمش را کور کرد سپس دستور داد او را گردن زنند ولی در اثر وساطت تنی چند از بزرگان مورد عفو واقع شد (۱۹۹ هجری)